



آیین گل غلستان

نوزادان در اولین بهار زندگی شان در

منیر سامی نیا
عکس: شیرین نیازمند

شهر امیریه دامغان در گل غلستانه می شوند

گل برگ ها از پوست بدن نوزاد محافظت کرده و کودک را خوش رو و سرزنده نگاه می دارد. مراسم "گل غلستان" نوزاد از نسل های پیش به یادگار مانده و در زمره میراث معنوی شهرستان دامغان قلمداد می شود. جالب توجه است که این مراسم در سال گذشته در فهرست آثار معنوی کشور به نام شهر امیریه ثبت شده است. مقدمات ثبت جهانی آن هم فراهم شده است.

سمنان را پشت سر گذاشتیم به شهر امیریه رسیدیم. خانه ای روستایی توسط معاونت شهرداری آقای حسن امیراحمدی در نظر گرفته شده بود. آقای مصدقیان، خونگرم و صمیمی راهنمای مان شد.

در کوچه باغ های شهر به تماشای بازی های سنتی رفتیم. مردانی در جمع گردشگران به بازی های سه قلو، چال چال خرگوش، و میرزابید پرداخته بودند.

سمنویزان هم از برنامه های جشنواره بود. زنان روستا در یکی از خانه ها جمع می شوند با نیت کردن و خواندن شعر و ترانه مراسم سمنو پزون را انجام می دهند و بین اهالی توزیع می شود. که در آن روز سمنوی خوشمزه و خوش طعم جشنواره را، هم ما و هم سایر گردشگران خوردیم. در خانه حاج آقا یارمحمدی بانوی

خشک کردن تن و بدن اش وی را میان پارچه ای که معمولاً سفید است و گل برگ ها در آن ریخته شده، در بستری از گل برگ های محمدی می خواباند و چهار نفر از اعضای خانواده، چهارگوشه ی پارچه را با صلوات و شعرخوانی و برای توصیف بیش تر زیبایی های نوزاد را در گل برگ ها تظهير می کنند و می غلتانند. پس از انجام مراسم، مهمانان با چای و شربت و شیرینی پذیرایی می شوند.

در گذشته این مراسم برای نوزادانی که در فصل بهار متولد می شدند، در دهمین روز پس از تولد، در حمام عمومی محل، پس از غسل روز دهم انجام می شد. برای دیگر نوزادان که در سایر فصول سال به دنیا می آمدند، این مراسم در اولین بهار زندگی شان برگزار می شود.

خانواده هایی که آگاهی از زمان تولد فرزند خود دارند، در طول سال اقدام به نگهداری مقداری برگ گل در یخچال نموده تا با تولد نوزاد به انجام این مراسم بپردازند.

به طور کامل مراسم "گل غلستان" از تولد یک سالگی نوزاد صورت می گیرد. در باور اهالی منطقه، غلطاندن نوزاد در میان گل های محمدی، سبب طراوت و شادابی او و دور ماندن از زشتی ها و بیماری های مختلف است. همچنین طراوت

راهی شدیم. به دامغان و شهر امیریه، که در ۸۵ کیلومتری شمال شرقی سمنان و ۳۲ کیلومتری جنوب دامغان در قسمت شمالی دشت کویر قرار دارد. شهر امیریه در قدیم امیرآباد بوده و توسط امیر سپه سالار، داماد ناصرالدین شاه بنا شده است.

"آیین گل غلستان" یکی از رسوم سنتی مناطق مختلف شهرستان دامغان است که هم اکنون توسط اهالی شهر امیریه دامغان برپا می شود. "آیین گل غلستان" برای نوزادانی که اولین بهار زندگی را می گذرانند اجرا می شود و بیش تر توسط مادر، خاله، عمه و مادربزرگ انجام می شود. اگر تولد نوزاد با فصل بهار و زمان رویش گل های محمدی مصادف شود، چند نفر از زنان فامیل برای چیدن گل، اول صبح به باغ و مزارع رفته و با ذکر صلوات و خواندن ابیاتی چون:

همه کوه و کمر بوی تو داره یا محمد
کدوم گل قامت روی تو داره یا محمد
همون ماه ای که از کوه می زنه سر
نشان طاق ابروی تو داره یا محمد
گل های محمدی را برای اجرای مراسم "گل غلستان" جمع آوری می کنند.

پس از جمع آوری گل های چیده شده، گل ها را پرپر می کنند و در خانه، نوزاد را حمام کرده، پس از



عمه و خاله ها و ... و غلتاندن بچه ها در گل برگ ها برای هر کدام شان بازی و سرگرمی و شیطنت های کودکانه را می مانست.

آیینی می رفت که در خانه ها کم کم محو شود، اینک به جشنواره ای تبدیل شده که بسیاری نگاه ها این زیبایی را تحسین کرده و می کنند. "اگر طفلی گل غلتان نشود، پژمرده و رخسارش پر طراوت نمی شود"، این را آقای امیرحسینی رییس شورای شهر امیریه می گوید. تعریف می کند که: در گذشته وصلت بین دختر و پسر، هم خون و خانواده ی نزدیک را خوش یمن نمی دانستند. به دلایلی که حالا از نظر وراثت ثابت شده. حالا با وصلت پسر و دختر اقوام نزدیک موافقت می شود. اما حتما باید بین شان قربانی کنند که نحسی از بین برود. از دیگر رسوم اهالی منطقه مراسم سال تحویل است. آخر سال مرسوم بوده آتش گردان یا پلوگردان، که حالا کشمش و نخودپلو از شب قبل تهیه می کنند و بین همسایه ها تقسیم می شود، برای روز بعد هم نگه می دارند و برای شام سبزی پلو ماهی می خورند.

عقیقه کردن برای بچه ها، رسمی دیگر است: خانواده ها برای فرزندان خود که حداکثر تا ۷ ساله هستند، گوسفندی یک ساله عقیقه می کنند. با گوسفند عقیقه شده، آبگوشت می پزند. جمع خانواده (به جز پدر و مادر) بعد از صرف آبگوشت، تمام استخوان ها را جمع کرده در یک پارچه تمیز پیچیده و دفن می کنند. معتقدند استخوان ها مقدس است. با خرید سوغات پسته عمده ترین محصول شهر امیریه با شهر مهربانی ها خداحافظی کردیم. ما در خانه مادر شهید رضا مصدقیان بودیم. در و دیوار، حیاط و درخت و سبزه های زمین اش پر از صمیمیت بود. باشد که معاونت فعال و شهردار جوان و پرذوق شهر امیریه بعد از موفقیت چهارمین جشنواره گل غلتان در راستای گردشگری، برای ساخت هتل و رستوران حرکت سازنده ای دیگر را با توجه به سایر جاذبه های شهر به اجرا درآورند. باشگاه جهانگردی صلح

دوربین شکسته اش نگران مان کرده بود. اما درد و سوزش زخم و نمک نتوانست او را از دیدن زیبایی شگفت انگیز محروم کند.

مقابل دریاچه نمک با فاصله ای نه چندان دور کوهی به نام هفت تن امتداد کوه های البرز در ستیغ سرخی آفتاب چشم مان را خیره کرده بود. هوا تاریک نشده به ناچار دل کنذیم و با جمع راهی شهر شدیم. شب شهر امیریه بدون دود ساکت و آرام، آسمانی صاف با ستاره های شفاف. دل مان می خواست پیاده تا صبح، شهر را بگردیم. چرخشی در شهر زدیم و راهی خانه شدیم. همه چیز برایمان مهیا شده بود. راهنمای مان صبح زودتر از ساعت مقرر آمده بود. راهی ساختمان تربیت بدنی برای مراسم جشنواره گل غلتان شدیم. موج جمعیت از دامغان و روستاهای اطراف هم با نوزادان خود در جشن پرشور و نشاط شرکت کرده بودند.

مادران و پدران نوازادان و لباس های رنگارنگ شان و هیجان اجرای گل باران کردن بچه ها شوروی در سالن به وجود آورده بود. نوای موسیقی محلی روستای حسن آباد، گروه دیلمان دادو، گروه دامغانی و رقص چوب همه و همه زیبایی خاص خودش را داشت. حضور پیشکسوت ورزش باستانی عباس شیرخدا و داستان پرتوان و صدای گرم و زنگ و طبل زورخانه، سالن یک پارچه شورش شد و فریاد. خداوند عمر با عزت اش بدهد که همچنان صدایش گرم است و مجذوبت می کند.

سالن گل غلتان غوغایی دیگر بود. بوی عطر گل محمدی، زیبایی چهره ی نوزادان، خنده ها، گاهی گریه هایشان مادران و خاله ها و عمه ها صحنه ای بسیار دیدنی را به نمایش گذاشته بود. آیین گل غلتان با گل بهاری، بهاران در بهار. شور آیین گل غلتان وصف ناپذیر است. نوزادانی که با گل برگ ها بازی می کنند، می خورند، به ذوق به رنگ گل برگ ها نگاه می کنند و نگاه مهربانانه هر یک از مادران،

کرباس بافی که سال ها است کرباس بافی می کند. پیر دیری که دلش می خواهد این صنعت در روستا توسط جوانان زنده بماند. راهی دریاچه نمک در ۱۰۰ کیلومتری شهر امیریه شدیم. راه باریک و خاکی منتهی به دریاچه نمک را با پیچ و خم بیابان برهوت، به سوی مقصد رفتیم. در امتداد خط جاده، شتران رها شده در بیابان های اطراف، بی تفاوت به اتومبیل ها، گیاهان و گل های کوچک و زیبای خودروی خسته و کوفته از تابش آفتاب و خاک، راه را طی کردیم. به دریاچه نمک حاج علی قلی (حاج علی قلی تاجری دامغانی با چند کسبه محلی از این راه عبور کردند) رسیدیم. بادبادک های رنگارنگ در آسمان، گردش کایت برفراز دریاچه نمک، زیبایی نمک های شکل گرفته ی اریب، دالبر و مثلثی که معمار طبیعت ساخته و پرداخته و خش خش نمک های زیر پاهایت، دل را می لرزاند که مبادا شکل ها، دردتان بیاید.

عکاس جوان ما، مبهوت زیبایی و به شوق عکس گرفتن از دریاچه نمک و غروب آفتاب و انعکاس سرخی آفتاب در بستر دریاچه و جذبه خاصی که به وجود آمده بود، حین عکاسی به ناگاه سرخورد و با دست و پای مجروح و لنز